

در طبیح محمد علی بن خاں قزوینی در طبع و نشر

[illegible]



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PC9883

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد مصطفی را سزود که در بیم خالی روح هو آید سیده و نیم صافی امشوس گردانیده از حرکت انقباض و انقباض
 روحانی را می باید و از انقباض طبعی انقباض طبعی در خاطر می آید لکن با آن عفتی بد و راه یابد بواسطه انقباض
 تا قلب میرسد و بواسطه شکرین در برگ و پی اعضا سید و پس با چشم سرخیزد و در پیش خاک انقباض
 می آید و بواسطه منقح ساخت آب آتش را به کرد و سازد با باد آتشی را با آب شون کرد
 نقش بر آب اثباتی او به جلوه سرولی را زید که نیم بهاری افشید و عطریت افروخته و آیین شون
 طور شکفته غنچه آخوند صبا که بر پیش و زیدی فیوزی نصرت برآوردن گردیدی بواسطه بدیل
 بهزار ستانی به دین سوز که از دوسین بیانی به گزیده بهج او هر یک در حرفی زنا را و نیاید به و بر آن حجاب
 که از عرف ریزش شان گرد باد و ضلالت که سری بهر همان بر شونده بود چون خاک انداز بسطع زینت است و کفر
 با وصف آنکه علمی افروخته بود چون غبار عدم خجاک پیوست اما بهر شکو و غبار کاوان کثر زبان حکیم
 وکیل احمد سکنه ریوری اصانه الدین الشیر المعنوی الصنوی که با وصف آنکه از بهر تراز هوئی باقی
 پای کوه خراجان لغز و فلوک بکیرن لایح از دوشین شستان حیات بی نور میشود و چراغ بقا با دنا خاستن گنج
 لیکن اکثری خود را در فانون حلال است غنی پوشنده و با جمال متنزات و باطن پوشنده که ساقی که بتلاش این عاقله گیرند
 علاج نشان سبب نون نیشور که بطور رجحان لغت میگردد تا آنکه گیسو را از آن جدا سازد و عاقله میسازد و کسی را وصف
 فناء و عارت و طوبیت غریبه پیش بر دوازده درین جزو زبان که از بهر دین این ری از باطنی مبتلا است

[illegible]

جابر شد لازم نمی آید که در کل با باشد انتی بر صحت برود است زیرا که هرگاه در سطح استعدا کردن فساد است
 پس عفونت را قبول نخواهد کرد و بعضی از کل فاعل معمول هرگاه بساط عفونت را قبول نکرد و در یک
 هم قبول خواهد کرد زیرا که مرکبات از همین بساط مرکب اند چنانچه اولی از جمیع مجموع مناجیم که افراد پیشو از
 مجموعی عشره را میگویند و هر واحد عشره یک نوع است و جمیع معصیت و مجموعی قابل عفونت است و اگر حکم از
 مجموع خلاف حکم افراد نباشد پس فاعله از درون مزاج مرتب خواهد شد و صورت مرکبات هم حاصل خواهند شد و اگر
 تشبیهی قدس شرعی که یک مجموع معصیت و مجموع دفعی یافته میشود بلکه این اعتبار عقلی است پس هم قبول
 عفونت خواهد کرد بلکه این از محالات است چه شمای موجوده فی الخارج عفونت را قبول میکنند شمای درونی چنانچه
 و هم از علامه تقدیر یعنی مرکب هم عفونت قبول نخواهد کرد ممنوع است بلکه هرگاه که بساط مرکبی صوت و هم
 حادث شود عفونت قبول خواهد کرد و در علم را قهر آن هم این است که جواب فاضل جمیع علامه کی است و بعضی
 علامه قاطع است زیرا که این جمیع تقید نیست و فقط در عنوان لفظ است و معنون پس اگر مجموع دفعی
 یافته شد محال نیست مان اگر حیثیت و معنون لفظ باشد البته مجموع معصیت و مجموع دفعی یافته خواهد شد
 که در الحیثیه الاعتباریه و توکل جمیع پس فاعله از درون مزاج مرتب خواهد شد و صاف لیل است برین که بساط مرکبی
 حادث شود و بعضی اگر در کیفیت غیر متحمل حادث شود این هم و با گویند و همین است مختار امام رازی صاحب
 کامل الصنعة و بعضی بعدی اجزای است و با گویند و اند قال بعضی المحققین من هم قال ان الواو باکون عن قیمته
 خاصه فی الواو و بعضی من النسان که انسان آخر بالمجاورة و القاطرة و الحول فی مسکن و اما ما ذکره فی النور
 النعنع العارض للواو و حصول امراض متنوعه و بعضی بجهت خروج الامعاء و اما ما فی الارض الوافده و بعضی ازین
 نمون عن بعض الواو و اسباب و فیه و التشری من النسان که انسان سریان الواو و اللیل علی
 که کیفیت خاصه اختصاف بعضی الاقطار و در البعض کالفسطاطة المحروسة عن الکافات و کذا که بعضی القاطرة و بعضی
 انظار حتی و حتی باین اصابه فی الارض من کذا بلکه از اثر تملک الشیاب فی بوار ملک البلقه و بعضی از امراض لعل
 انهم یکن ذلک معلوم بکماله و اثر را که گویند که این تملک الشیاب و بانی است که در عرض ما شلک
 و تفریق جالینوس است زیرا که گاهی از بعضی است و کیفیت همیه رسول الله باید و سبب و درت و بعضی از الشانی

بلانسانی دیگر متعقد شود حکیم نورالحق سهروردی در معین الحیاه نوشته سخن بانی آنست که دران من کثرت حدوثات
مختلفه که در مثل حکم جرب و نزله و تنوع و دوا و ایل ذات البهتیا سدهاں بخاری کرانی و قی حوتیا
مختلفه الا و در غیره اگر این را در عرض منجرها بکست شوند و با نامند و الاسته و بانی زیر که با عبارت از فساد و بهت
کما در در صورت که فساد نباشد نظیر اراض مختلفه نیز دانست بر فساد و بهت الیکر جمع بکمال شریده که با کست از اهنی بلایه
را قح آثم گوید این قول چند وجه بخودشست وجه اول اگر با عبارت از فساد و بهت پس این را
عام از یک منجرها بکست شود میاید شوند و با نحو اینند گفت وجه دوم و با مشروط باینست که منجرها بکست شود وجه
سیدم بر این اراض که منجرها بکست شوند سنه بانی یکو منجرها بکست شود باینست و باینست و باینست و باینست
رساله باید خود نویسد که این من غیر معلوم تاثیرات منجرها بر بدن انسان پیدا میکنند شاید عدم کشف و این
بر این منجرها بکست زیرا که او را کما بهت این من غیر معلوم تاثیرات انسان بعدیست باب سوم در بیان
اسباب باد و جرب و عفو و عارض گردد و سبب آنکه قاذوران در کوه که با باد افکند و در کوه با باد
اگر داند یا با قاذوران مرده را افکند و اینها متعقد شوند یا قذای عظیمی که در کوه با باد افکند و در کوه با باد
قتلی موقی نیز سبب باشد و عفو و عارض گردد و سبب آنکه قاذوران در کوه که با باد افکند و در کوه با باد
باشد و در اطراف وی شکار کثیره محیط باشد و از آن بخار غلیظه منفسل گردد و ریاح و بخار و جانی را از جانی بجا
رساند و در بهر میانید و هوا را فاسد گرداند و آنجور که بحر ترقی شوند و بکمال مجاذاة او واقع باشند بحسب آن
پروازند و بالغ بهوت یا حی شده که بخار را از جانی بجا می رساند و باطن این سبب را از سبب که در این منجرها بکست
عارض گردد و سبب آن در معلوم عفو و عارض گردد و سبب آنکه قاذوران در کوه که با باد افکند و در کوه با باد
حرارت از بحر می طبعی خود بخار و گردد و یا تبری شدید عارض گردد و از اسباب ما و بهر چنانکه کسوف تمام در صحرای
گردد و موجب تبرد تمام شود یا از اسباب ارضی چنانکه ریاح جنبا لکجه که در قریب بلد باشند و در باعث
برودت گردد و در خصوص تمام گاه ریاح شمالی خواهد بود و برودت زیاده تر خواهد بود و یا در شتاء حرارتی تا اقل
گردد و سبب آن فایده چنانکه از کثرت شمشیر یا کما اجتماع که اکثره الشعاع و بخار آن یا سبب آنست فایده
چنانکه از بهوت باد که جنوبی بر کان کما کسرت و غیره و یا عفو و عارض گردد و باعث فساد و بهت و با گردد

و باید دانست که همه اکثری این اشیاء بیکی از بیکی است زیرا که امور جزئیها و اوقات و اشیاء
و هوا و علف و غیره نزد حکما هستند و بسبب این صنایع جزئیها فلک لیل و بیاض فلکی تغییر را
بمنطقه خاص زمین عالم الحاله مستند است و طبیعت مخصوصه خواهد بود و علم این علت مخصوصه با غیر خالق ارض و سموات گیر
را نیست و قول بعضی که مستند به جوهری و برهانی نیست درین باب اعتباری ندارد و سه تو بر این فلک چه دانستی
چون ندانی که در سراسر آن نیست و بعضی محققین گویند که گاهی سحاب هم از این اجتماع کواکب و الفضالات منطبق
آن و با عادت گرد و خصوصاً سبب اجتماع این در محل و بر وجهی این تا درست در گاه واقع شود و از آن
طویل باشد و اکثری از بلاد اعرام باشد و علامه در شرح قانون سباب بیان کرده من مشا الاطلاع
عبر جریله و بعضی محققین گویند که اکثر این عروض الی و بار اکثر المعاصی الزنا و اللواط و قتل النفس و سباب
و اعدای من ایشان و عباد بالذات او و بسطه الملک و الحزن و القن و الوار و بعضی از اینها سباب بقعه بعدیه و
بعضیها سباب قریحه یعنی حق نیست که عروض با اکثر گناه و زنا و لواط و قتل نفس و سباب
میگرداند حق تعالی بابرینندگان خود بدین واسطه سببی را واسطه فرشته از فرشتگان یا بدین سبب یا
دیو و بعضی از اینها سباب بعدیه اند و بعضی سباب قریحه اند و اینها را در هر دو سبب سبب قریحه و سبب بعدیه و زنا و غیره
و با این جهات و بعضی از اینها در رنگ و رساله و با این خود نویسنده که جزئیات الارض و بعضی وقتها و با اینها
و با این گس می نشینند و او را غذا میکنند و باز بر طعام می نشینند پس الحاله قدری از آن که سبب علم ایشان
باشد و غذا هم می آید پس از تناول این غذا و بر جسم سبب اثر میکند چنانکه آشوب چشم در ملک صریح و بعضی سبب
منتشر میگردد و بعضی از ایشان نویسنده که حوت و با و شفت و در ایام با و بی اعتدال درین ایام سبب این غرض است
بدانکه هوا را طرب و خفوت را از او و تر قیون میکند زیرا که حرارت فاعل است و طوبت قابل خصوصاً گاه
تملیک باشد و طوبت کثیر و تفاوت هوا و اما که من تلفه الا صنایع که بعضی از این سبب بعضی مرفوع باشند اکثر سبب
زیرا که بیاچ بر نقل هوا که متغیر قدری باشد پس آن هوا مختل می شود و تا شمس غروب ارضی مثل بخار
و او خنده و انفاس حیوانات بر آن سه اقرارید جدا آنکه گاهی از سبب است و هوا و فضا و درین
عارضه گردد که بعضی قوی تمامه را نمل شوند چنانکه از جالینوس منقول است که در انواع حبشه و بعضی

و اینها سباب قریحه اند و بعضی سباب بعدیه اند و اینها را در هر دو سبب سبب قریحه و سبب بعدیه و زنا و غیره و با این جهات و بعضی از اینها در رنگ و رساله و با این خود نویسنده که جزئیات الارض و بعضی وقتها و با اینها و با این گس می نشینند و او را غذا میکنند و باز بر طعام می نشینند پس الحاله قدری از آن که سبب علم ایشان باشد و غذا هم می آید پس از تناول این غذا و بر جسم سبب اثر میکند چنانکه آشوب چشم در ملک صریح و بعضی سبب منتشر میگردد و بعضی از ایشان نویسنده که حوت و با و شفت و در ایام با و بی اعتدال درین ایام سبب این غرض است بدانکه هوا را طرب و خفوت را از او و تر قیون میکند زیرا که حرارت فاعل است و طوبت قابل خصوصاً گاه تملیک باشد و طوبت کثیر و تفاوت هوا و اما که من تلفه الا صنایع که بعضی از این سبب بعضی مرفوع باشند اکثر سبب زیرا که بیاچ بر نقل هوا که متغیر قدری باشد پس آن هوا مختل می شود و تا شمس غروب ارضی مثل بخار و او خنده و انفاس حیوانات بر آن سه اقرارید جدا آنکه گاهی از سبب است و هوا و فضا و درین عارضه گردد که بعضی قوی تمامه را نمل شوند چنانکه از جالینوس منقول است که در انواع حبشه و بعضی

که در غرض و مصلحت ساکن خود ندارد که در شوق و از سوز و آتش خود بیرون آیند زیرا که سبب بکار جانها را از بیت تمام اند
و که رفته بر روی زمین خواهند آمد و آنچه بر نیامد بر میزند و حیوانات کی الحاصل خلق و در هر دو خفاش و چو آن
آتشها را میخورد و اگر آتش بجای دیگر برود که کند و کثرت موت حیوانات و کثرت حدوث جبری و عجز عظیم نور الهی بر
در عین الحیات نوشته نموده است بر صورت و با عجز و غفرت حیف را خرد و دست و در جیف را غدا می خورد سازد
و از در شکافتن حیف خود را سازد و چنانچه در شرح بخبر آورده که عالم الاول من ان الرحمن قد انسلطت من سبب
مثل انسی من سبب بر آنکه حیف من تعالیه وقعت بین النیابین باید دانست که چون در جبهه آفتاب را با آفتاب
تغیر و تغییرات آن دم را خوشتر آید و از آن نفی و احتی نباید بلکه تنادی گردند و چون بلندی سکوی است
و در یک لنگر زانرا گرد آید و دو دناک و غلیظ و تیره و مشاهره نمایند و بدانند که این سباب علامات کند که در رشتند و فرشت
که حیف را باقی میشوند بلکه بعضی از اینها کافی و کافی اند و نیز بدانند که اکثری از این علامات جبر مجری سباب اند که با حیفی پاک
چهارم در بیان ایام عرض و با آنکه بر گاه در بدو غفوت ساری خواهد شد و جوهر و یا کیفیت
آن فساد می را خواهد یافت و بر این من نفی معین نیست لیکن غفوت در بدو اکثر را و آخر صیف و اوائل خریف
بهم میرسد یعنی گفته که در او آخر صیف سبب تعالی فو که طبع غفوت حادث میگردد و علامت گرفته این علت تمام نیست بلکه
از این غفوت انبساط لازم می آید و غفوت هوا که گفته شد که غفوت انبساط را هم فعلی است و نفی هوا سبب انبساط
عفته که از ابدان قطع میشوند و بلو می آیند و علامت خود پوش بیان فرموده که غفوت او آخر خریف یا سبب یا بی سبب
بر سبب است و یا سبب یا بی سبب که گفته که این علت تمام نیست زیرا که طوایف بر جبهه در او آخر صیف تمام اند و می شود
لیکن در بعضی غفوت تواند شد را قه آشخ گوید که این تحول با اعتبار صیف و بر بد نیست و آملی گوید که او آخر
را حکم اوائل خریف است و یکی علمیه بیان کن ساخته و در اوائل خریف هوا سبب است و تخلخل غفوت را بر سبب است
و نیز سبب بیاچ جنوبی از انقباض بخارات فاسده از ابدان میسائل و کثرت انقباض اجزاء از غنی تره حرارت طوایف فو که غفوت
بهم میرسد لیکن در اوایل صیف پس حرارت آن قادر بر اعداش غفوت می باشد و در آخر خریف پس آن انقباض غفوت میشود و
در شتاء حرارت فو به بلبلون می باشد و در صیف میشود و فو به بلبلون می باشد و فو به بلبلون می باشد و فو به بلبلون می باشد
نافع غفوت است در هر دو که این هم قابل غفوت نیست زیرا که نفی می شود که می تواند از آن هم خفتن ان قابل

عضوئی نمی باشد بدو هیچ عملی متعالی حاصل و دوم آنکه سببیت حرارت غرضی اشتغال میباشد و همچنین می شود
 قوت طبیعی قوی میباشد و فصول نیز به یکدیگر واقع میشوند و برین جهت تمامی شش اشتغال حرارت غرضی
 قوت قوی طبیعی درین هم به یکدیگر میباشد باقی مانده کلام در اتمل صفت اینهم ایام و با این سبب سببیت
 قوت حرارت غرضی و فصول نیز که بدو سبب سبب اشتغال میشود و در کان ضعیفها و از همین حرارت غرضی
 زیاده تولید میشود از ضعف النهار و کان النظام تقضی خلاف ذلک تقریبش منتهی است الباس بان کاسی
 در داریت برین و سبب دیگر در اتمل صفت هم و با همی گردد و بدانکه در بلاد حاره و درین کوها و با سبب سبب
 دیگر بسیار واقع میشود و در بلاد باره و با حاره کثیر الطوین که در آن کوها باشد کثرت در سبب و باقی اگر طوبت باشد
 شدت کمتر باشد فاما در برین هم که در آن کثرت باشد رعیت طاکر شود و با سبب است برین و با سبب
 کثرت گرم و در واقع میشود و بر آنکه اینها از عفونات متولد میشوند پس لاجل در عفونت نقصان لازم است
 و نیز اینها سبب است که عفونات از غذای خود میسازند اگر کوئی سابقا گذشت که این از علامات و با اندر با چسب
 میباشند و برین قات لازم است که گوشتی که سفاقت نیست زیرا که اینها چون بر کثرت نقصان که ماده وجودی آنها از آن
 که زیاد است و با کثرت و درین عفونت تحصیل با جسم آنها شده و نیز غذای آنها خواهد بود و این با این
 چون بعد از این هم که در کثرت و از و الطاک قات و باقی از علامات باقی سبب با سبب در کثرت و درین
 و با سبب برین آن چون برین سبب نظر بر در اتمل صفت و باقی که در معرفت ما شایع است و درین سبب است
 برین که چسبیت و درین آن می پردازد و برین که بعضی طبایع اند که چسبیت و باقی او را و باقی که چسبیت
 به واسطه شایع است و برین که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت
 بطریق اشتغال با سبب و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت
 پس چسبیت اعضا الفرحین هرگاه انسان بود و باقی را اشتغال شش منتهی است پس اگر بدن لغتی نیست بلکه متعلق
 به چسبیت است لاجل این که در سبب و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت
 سبب و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت
 چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت و باقی که چسبیت

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

۵
مجلس شورای ملی
وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه
تاریخ ۱۳۰۲

ان يكون لما شعور وقوة يرفع بها غير الملام او الثاني المرض على المتنج للدم والاول هو الصحة ولو غير كاملة والارادة
 الرفع اما ان يكون الى الاعلى فقط لزيادة في دافعة الاعضاء المستقلة ولها هو الفنى والتمتع كما استغقت
 عليها الى افضل القوة الدافعة العليا او الحجازية السفلى لزيادة السهال قد مر اليها كما في الفعاليين الذين يكون
 فيهم هيفه وادب عبات صاوه الى است بر كى وادب هيفه فيهم دخل است را فتم كويده كه تخشيق بين
 مقام اين است كه هيفه برود وشم است كلى تا مره ويكرى ناقصا كمرسهالان في بود او را تا مره كويده كمره كويده
 او را ناقصا خوانند چنانچه در تذكره اول الالباب بيان سهال است و مره واقع من قبل الطبع من غير ضرر بالقوى
 جبهه من لا يجمع سبب الاسهال الطبعي و بصاحبه تا ذكره فان كان من غير ضرر لم يضره كونه اسهالا كونه اسهالا
 الدم والويفه فان صحب القى فانه الا فانه قصه وان يجرى انما يجرى اختلاف في الالباب باقى نماز زيكره كسا نيكه في
 و سهال او تعريف هيفه فعل مسكنه جزا كذا فصل في سبب لغيره من هيفه هيفه مسكنه كسا نيكه في ادخل
 يمكنه لغيره هيفه قد مسكنه و برين قدر احتياجه تبا و يلات كريكه باقى نماز فانه فعل الحق لا يتجاوز عنه الحق بالاحتياج
 كونه في موضع الاست كونه في موضع الاست كونه في موضع الاست كونه في موضع الاست كونه في موضع الاست
 و مره استمع كويده و در انما اعرفه في ايا فتم جردن الى و مره طبعه جردن كمره خوار و مره الى طبعه جردن
 فوق و مره فتم خوار كمره على الحصى من وقت فسا و طعم و مره فساد طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن
 مره خوار و مره كسا نيكه جردن خوار و مره فساد طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن
 قبل از مره و مره خوار و مره فساد طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن
 است مره و مره كسا نيكه جردن خوار و مره فساد طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن
 اسهالان في متواتر سبب طبعه جردن خوار و مره فساد طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن
 و اسهالان في متواتر سبب طبعه جردن خوار و مره فساد طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن
 حال قديس اسهالان في متواتر سبب طبعه جردن خوار و مره فساد طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن
 و ال است جردن طبعه جردن خوار و مره فساد طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن
 غلبه الفصال الخمره جردن طبعه جردن خوار و مره فساد طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن خوار و مره طبعه جردن

و کیفیت اینک استند شوق بر این شدت عطش سبب بخفت قلب ریه و نوحه آن اخراج طوبات و گاهی چون آب
نوشید بر آید و بر وزن او میزد و گاه تا چار روز از من او گیرد و بخانت از اتفاقیات هست و بهر سبب این جفاف و
تأخری مبالغه ازاده فاسده بر می جفان لسان بهر سبب شربت تصاعد بخور از ریه طلب سبک آن غشی سبب قلب و معده
بهیچ وجه نمی رسد و این صفت مغز سبب اخراج طوبات اصلیت صفت قلب نیز این سبب تصاعد بخور متعذر رویه برود
اطراف سبب جفان حرارت غریزی صفت آن سبب فراغ طوبات و روح سبب جوع و القی از آن بر کما این سبب
موضع مایون نشین آن سبب نفوذ طوبات و در فرج اعصاب باخراچ آن سبب تار و پوست یا دخول باخ و طحال اعصاب
و کوفه لون بشرو و زبان اطفا سبب تناسیم و اخراج و نظار صحن سبب فراغ طوباتی که صحت
جزو بدن میباشند و وقت الف سبب فراغ طوب و عرق بار و سبب صفت طبیعت و قوی سبک از اسماک
طوبات و قلب حرارت غریزی و متعوط بعض سبب الفار قوت کحر تحت ماده غذائی یا کثیر حرکت یا تازی قوت کحر
از ماده فاسده سمیه فرا و سبب مبادی خود پیدا کند و در غریزی خود و اما علامات باجموع ضروری نیست بلکه طوب
و استعداد یافته می شوند که کیف الفتن و هرگاه تمام علامات یا کثری از آن یافته شوند قطعا مملک خواهد بود و لیکن با
اوقات متناوبه شد که کثری از این علامات یافته شدند و چون تدبیر کامل کرده شده و بعضی نجات یافت لیکن با
باید که حدس صاحب رت باشد و از زمانه علامات ردیو یو گشته است از علاج نیزه دارد و سبب عارضه بانی
متنبه نشو بوقت مرگ هر چه و چنانچه سیاه شود و کما پیشتر است رخ شوند و زبان خشک گردد و حرکت بدن است
و نفس موقوف گردد و میرد و این کاره پیشتر را مملکت است سبب صفت حرارت غریزی و الشیخان و طفال که در این
اکثر مملکت می افتد سبب غرض حرارت غریزی و ناز و محو را هم مملکت یک ماده عفو است که حار طبیعت و در این
غالب خواهد بود یا سبب شش و حشر ذات هرگاه خوف فساد هوا باشد و بدن را از طوبات فضلیه
حمله یابد لیکن تنقید گویند و از فی و اسهال مضد هر چه مناسب حال شد بعل آرد و هرگاه از اسهالی و علامات
که معلوم شده در بهار و در تابستان که در و در تابستان ضروری یعنی تدبیر هوا را ماکول و مشروب و حرکت
و سکون بدنی و حرکت و سکون نفسانی و نوم و لظیفه و تنه فراغ و احتباس گویند و آنکه بهرگاه که از بخور
را دهنده و غیر آن صاف باشد و کشته و خنده و دیوار یا سقف یا معتقن نباشد جمیع است لیکن اگر سبب بی سی و سما و

بهر چرخ سپید و رفتی که طعام رسیده است باشد نوم حضرت را که در حضرت پیغمبر میخواستند بخوارات ایستاد
خواران شدند آن فصلی که است که غرق باشد و بعد از طعام از نوم صده سکون نفخ و ذوق و لبی غذا حرکت میکند
تا فاسد گردد و در آب کثیر غوطه بخشد تا در غذا جرم صده کامل نگردد و در نوم بیشتر و بلکه در آب بنشیند آنوقت کنند
تا غذا از صده منهدر شود پس آب بنوشند زیرا که اینوقت آب بر تریق آن خواهد بود و پشت و اعانی بر عت بخار
خواهد ریخت آن اگر حال صده باشد شرب آب جایست نسازد صده در دست و صده ترین به آب بنشیند بیست که بر
باطن جاری باشد و شدید بجزایان باشد جریان السمت شرق باشد یا شمال و کثرت و غایت خفیف الودن باشد
بچنین آب بطریق گفته که گویان نه من من میانه است لیکن عفت را زد و تر قبول میکند زیرا که تریق الجو بر تریق
از مفسد یعنی مفسد بولی زد و تر مفر خواهد بود بعضی موجب عفت اند اما طراخا که پشت علامت بود و درین علامت
زیرا که از تریق لازم نمی آید که بزدی عفت قبول کند و در داخل من نه در خارج آن لیکن در داخل پسین و کثرت
زد و تر مفر میشود و آنقدر نمی ماند که عفت قبول کند لیکن خارج بدن پسین من جهت کد آب هرگاه صاف میباشد
تریق میباشد و در وقت لباطنه تریق خواهد بود و این مانع است از مفر و عفت و مانع است از ای اذان لیکن آب
عمیق و طهر هم صده منها و الا آنچه جوش داده باشد که سرکه استمال کند تا سبب و عت لغو و کثیفت برود
و ابل گردد و از عفت باز گردد و اندو که با از فساد و ضعیف باشد حیوانات ذکی الحاصل فواید کوشیده بر و آینه
باید که آقا به قطع کند از آب بجز بنوشند و اگر قطعه بقطعه یا جوشانند اری بود و با قدری سرکه مناسب
و باید که آب بنشیند یا بر نموشند تا حرارت منقیده را صاف نسازد و بر سر هم نباشد و عتس هم نسازد زیرا که با جفا
حرارت خواهد بود و استمال آب و درایم عفت بهوشن با و اعتدالاً منقیده است زیرا که بر دوا معقوی صده است
و کثیف منج عتس ماسک را قوت میدهد و در عتس عتس از آن که عتس را کثیر عتس میکند و در آن مانع صده است
بسیار مانع را غلاط از عفت باز میدهد و با لایع منج و از مزاج قلب با صلاح می رود و حرارتش را دفع میکند
که اگر علامت عتس منکند تا در صحت نگردد و نه مانع از حرکت کثیر نشود و بر بنشیند زیرا که از این است غیر تریق
تحلیل سر و در تریق کثرت است و استمال آب و فاسد را در صحت و در عتس و سکون لازم که در نا
حاجت کثرت استمال آب و فاسد شود مزاج روح را فاسد و اعتدال بر گردد و در عتس استمال آب و فاسد

در وقت خواب
در وقت بیداری
در وقت غذا خوردن
در وقت نماز
در وقت استراحت
در وقت حرکت
در وقت سکون
در وقت غم
در وقت شادی
در وقت خستگی
در وقت نشاط
در وقت اندوه
در وقت امید
در وقت ترس
در وقت شجاعت
در وقت خجالت
در وقت کرمی
در وقت بزمی
در وقت جدی
در وقت بازی
در وقت کار
در وقت استراحت
در وقت حرکت
در وقت سکون
در وقت غم
در وقت شادی
در وقت خستگی
در وقت نشاط
در وقت اندوه
در وقت امید
در وقت ترس
در وقت شجاعت
در وقت خجالت
در وقت کرمی
در وقت بزمی
در وقت جدی
در وقت بازی
در وقت کار

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

نافع پیاز حار در آن سرسیدیم بالین اول سرسیدیم سده مقوی شهوت طعام و دفع مضرت اسهال و ابایی بسیار
 حار پس در سرسیدیم بر دفع انواع مضرت پس باشد یا جاری را فحم آتش گوید که برای جلدانی لغایت موزنه است
 و نه را با بار خمر و فراسیده تخم خشخاش اس بار در دوم طب در اول قافض حکم گویند که منشی افشاد ایم
 و ابایی بهتر کم توانند قدر مضرت نوش کنند نافع بود تخم خرفه بار در دوم طب و دوم گویند بهترین بهر است
 سست در ایم و با تخم مندری بار در اول بالین دوم طبیعت مقوی قلب معده و تخریب و قافض شکم و سست
 غشیا ن فی صفراوی غشیر و دفع عطش و برای جلدی صفراوی لغایت مضرت و باید که آب لال آن گیرند و او است
 نه اند و الا موجب سده و تهنط طبیعت و غشیا ن و می گیرد و در ایم و با و جمیع اوقات آب کشاید برای نافع است
 صفرا و در بلاد و کرم استعمال آن نسبت بدیگر بلاد پیش از پیشین از دوزخ و از بحر طبعی خود شمارند چدر و از حار پس
 در اول سرسیدیم مقوی قوی اعضا و جلدی زدن و دفع کبد و تقویت احشا نماید و دفع بعضی جهت نفع و با در ایم
 و با بران مایه است نماید را فحم آتش گوید که برای بالین از او جلدی است یکسجین بیشینا بهتر و باید که
 پس از آن خان بلج با استعمال آن در جلدیت حار در چهارم پس سرسیدیم بر دفع ضرر مایه ابایی برای جلدی را جان
 در آن نافع تر از این نیست حاکشی حار در دوم طب اول مقوی معده و با مضرت و دفع سمیت هیضه فائده کوبا
 خمر و با جلدیت هیضه در میان اس بار در دوم طب و با قوت قافضه مغزج و مقوی معده و جلدیت
 و کوبا و قافض فی صفراوی تشنگی و غشیا ن و سست جلدیت صفرا و خون و دفع دبا و رشک بار در دوم طب
 سست شکم حرارت معده و کوبا آن نافع غشیا ن فی زعفران حار در دوم بالین اول معجز شود مقوی قلب
 و جواسین صفرا و غشیت جلدی نافع و حافظان از تغیر فساد و حر و بار در دوم پس سرسیدیم معجز شود حرارت و حر
 و از او نافع و کبد و جلدیت گویند اگر که سم زد گویند و همراه شربت کباب یا شال بی مایه مندر ضرر و ابایی کنند
 زهر مریه خطائی معتدل و حرارت و برودت و پس در دوم مقوی حافظ قوی و از او نافع ضرر مریه و ابایی
 و نافع تقض انطام و از اکسیت آنها جهت اسهال فی هیضه و با با کباب جرق به رشک کباب یا فوج بهر
 حار در دوم بالین دوم حافظ را نافع خلاط و مغزج مقوی شکم انگوری بار در دوم و حر و مریه و جلدیت
 بر این عملی گرم تر قافض و بعضی پودر نفوذ و مقوی معده و کوبا حار و فساد و با اندک پاشیدن آن ایم و با در سست جلدیت

[illegible]

CALL No. { ۶۱۵
 ۵۳۷
 ACC. No. ۹۸۸۳
 AUTHOR..... مکمل احمد کاندھلوی
 TITLE..... دفاع الوباء

۵۳۷

۹۸۸۳ ۶۱۵

دفاع الوباء

Date	No.	Date	No.

DATE

MAULANA
AZAD
LIBRARY



-:RULES:-

ALIGARH
MUSLIM
UNIVERSITY

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.